



PK  
6477  
I494  
C3  
1874











سزدر کمالک من از شاخ طوبی خوشما باشد  
 کم از تخم نباشد فقط که خامه ام ریزد  
 اگر هر شعر بر شعری زنده طعنه عجب نبود  
 بر لغت مصطفی آموزون شود گر لفظ با معنی  
 من ناقابل و کم فهم را کو طاقت حجت  
 صفات احمدی در حیطه تحریر کے گنجد  
 بود شوارح معجزات احمد مرسل  
 ز مباح نبی خوشنود گردد ایزد بر حق  
 نبوده است نباشد از ازل تا روز حشر اصلا  
 خدا مثل حبیب خود نه پیدا کرده در عالم  
 چه خوف از عات عصیان بود مباح حشر  
 بود معروف تعریف شفیع المنین هر دم  
 بجز لغت پیر بنیاد از زبان حشر  
 دلالت بر تقرب میکند معراج در واقع  
 ملائک از فلک آیند بر آستان بوسی  
 خدا حکم درود از عین رحمت کرد است  
 وجود پاک حضرت رحمة للعالمین چون  
 فروغی از جمال پاک او بر ذره گرفتند  
 مرا گر خاک پاک پای آنحضرت بدست آید

شود انگشت من گشت سلن روشن سجا باشد  
 ورق از چشمه مهر سنور با ضیا باشد  
 که این فیضان لغت حضرت خیر الودا باشد  
 چشم من بینش به ز لعل بے به باشد  
 اگر گرد در قم بے شبهه فیض مصطفا باشد  
 چنان و صفش کند انسان چو خدا باشد  
 متعین کی شود آن خیر کان بے اشتبا باشد  
 که وصف ذات محبوب خدا علی رضا باشد  
 کسی مثل رسول پاک این تو لم سجا باشد  
 که را مثل آن حضرت اگر گونی خطا باشد  
 که ذکر و وصف والاد و اوله اودا باشد  
 بجان دل بهر حالت اگر صدق و صفا باشد  
 عطا از سبده فیاض گرفتار سجا باشد  
 بچشم غورمین این رتبه عالی کرا باشد  
 گروه انبیاء مقتدی او مقتدا باشد  
 مسلمانان ازین ارشاد غفلت کی روا باشد  
 پس این رحمت ز حال است او کی صفا باشد  
 ضیای معر تابان کثر از ضوی سها باشد  
 بحق چون بنی عاقر سجا کی میا باشد



حقیقت آنکه در طریقت و مشنگاه عاشق تراز سید ابرار و مداح صحابه کبار جناب  
 شیخ امداد العلی صاحب مرحوم و منفور بن شیخ دانش علی صاحب مبرور میس  
 و چودهری قصبه ساندھی منقطع هر دو فی متعلقه ملک و ده مرید خاص یا اختصاص  
 حضرت شاه حسین عطا صاحب سلو فی ادنی قدر است سره الغزیه این چهار هفت شد  
 در مع صحابه کبار رسول مختار صلی الله علیه و آله و صحابه کرام بنام مختص اعتقاد  
 تصنیف فرموده نادانست خود ساخت و در عین مرض برای طبع مطبوع نظامی ارسال  
 فرمودند بنده خاکسار همچون محمد عبید الرحمن شاکر این کلام بلاغت نظام را در عین  
 نوشتن وی رسول مختار و پیار یار کبار تصور نموده بعد تکمیل دیباچه و نام تاریخی تصنیف  
 درین اثنا خبر رسید که آن شتاق جمال پاک رسول مختار و شیفته دیدار صحابه کبار بر  
 این اشعار آید مراد دل خود یا منت سه روز جمعه است و سوم شوال ۱۲۹۱ هجری  
 بفرودین رسیده این هدیه بکفایت معلی گزرا نید ان الله وانا الیه راجعون بنده  
 کسری این قطعه تاریخ برای یادگار سال فالت جناب آرا نگاه برخاسته ثبت نمود

قطعه تاریخ وفات

<p>           واقف راه حقیقت کس شیخ امداد العلی            چون بخت رفت شاکر گفت تاریخ وفا         </p>	<p>           مع خوان چار یار جان نشان رسول            کرد نقد جان فدای راه یاران رسول         </p>
--	---

قصیده

در وقت حضرت سرور کائنات احمد مختار صلی الله علیه و سلم چکیده قلم بلاغت رفتم  
 شاعر فصیح زبان نکته ناسخ سخندان جناب سیدی کرمی سیر و ارث علی صاحب مختص سنی  
 ادا م الله بركاته

<p>میشود و منجبت پیدا از خاک اودام          خاک بطحا اشرف کسبت از بیت اکرام          یافته خاک نجب از مرقده توحست رام          از کف جودت مغز هر گی گشته بنام          گشت معدوم از جلال شوکت کفر و ظلام          شد خلافت ختم بر ذات تو ای عالمیتام          در جزا مانند شان از آب کوزه نشسته گام          شد ز حکم خالق خفت بر او جنت حرام          هست خارج از کوا رحمت خیر الامام          دشمن یاران احمد را نماید قتل عام          در امور دین نماید اقتدا آن امام          آن دو اسم پاک کان آمد به فافخر انام</p>	<p>تا نخت شد بادشاه دین و دنیا را مقام          خاک شرب از بنی خاک نجب از مرقده ت          چون شده آرام گاهت نجب باغ و نشان          سببیل و کوشش تو نینم هم آب حیات          چون لوی پر ضیائیت سر میدان علم          چون نبوت ختم شد بر ذات ختم المسلمین          دشمنان ظاهرت خارج از دین احمد اند          هم عدد و باطن تو هست در دنیا خراب          هر کسی در ظاهر و باطن تو دار و نفاق          مهدی بادی ز اولاد تو چون پیدا شود          آید از چرخ چهارم بهر امد او شمس سج          هست ایما نم بنام سلف دیگر عین</p>
--	--

لا اله الا الله  
 محمد و آله و اهل بیت  
 علی و عقیل  
 و از روزگار خاکه در زمانه

ای مریان ترا کنند در اسلام دین  
 بعد مردن می برد رضوان بفر دوس برین

خاتمه لطیف

الحمد لله والمنة که این گلشن زیبا و دقیقه رعنا بسر سبزی و شادابی یعنی چار باغ کانیالی  
 بحسن تمام صحبت با کلام کاربرد از ان مطبوع نظامی در ماه صفر ۱۲۹۲ هجری از  
 قالب طبع برآمده نور افزای آئینه دل اهل تقیین شد مخفی میباد که جناب کلمات است



یا که میدانم چه بیست درو مقدر ترا

## بند ششم

حکم دین مرقوم از کلب قلم بیان شاست نقش مظهر مهر نیرد زب فرمان شاست گرده نمان چون مهر بر جوان شاست مومنان را مغفرت از رسمی و شایان شاست بگیان شل خیا بانی ز لبستان شاست ای طریق تو مروج از مردیان شاست بالیقین دوران اوتاب و در دوران شاست قصر لعل و در کجنت سحر یاران شاست سکر یاران احمد از عدوان شاست دستگیر من قونی دستم بر امان شاست هزریان محوشنا و منقبت خوان شاست این بعضی سخت را اسید در امان شاست	ایکه فرمان تو از فرمان نیردان شاست بالیقین طغرای منشورت بفرمان شاست هست قندیل دوت بر آسمان ماه سپهر جانشین شافع روز جزا هستی شاست گلشن فردوس پیش رونده در گاه تو بنی تزد اهل منی بظلمت سے روند دوره نه آسمان چون انما در دورت چون ناز و نبت الفردوس والایان شاست کی رسد در باغ فردوسین آتین دل پسر و اصحاب هتم جان نثار احمد در دیار بنهاد امد العلی از جان دل ای طیب در ددل بی دفاع امر خلق
---	---

کن نگاه لطف برین بهر دمان ساختن  
هست کلاوت مشکلات خلق آسان ساختن

## بند هفتم

مرشد م با سلسلہ شد و تکیہ از دست تو	تا دہی دستم بہست حق رسان <sup>مصطفیٰ</sup>
حاجتی کا بد پیش من روافرماشما	بہر روح پاک سبطین مروان <sup>مصطفیٰ</sup>

ای شہر دین کی نظر فرما ز رحمت کسوں  
تا شود در دو جهان روشن ایمان روشن

# بند پنجم

امی ثنا خوان شد خدایت یا امیر المؤمنین	کرد و صفت مصطفایت یا امیر المؤمنین
در کنون در صند و نجف اندر نجف	ہست از جو دو عطایت یا امیر المؤمنین
دیدہ اقطاب عالم را شدہ کحل لبصر	خاک پاک کوی وجایت یا امیر المؤمنین
کرسی نہ آسمان در زیر قصر عالیت	قرب حق گشتہ سرت یا امیر المؤمنین
تا جدار ہشت جنبش والی ہر شہت	ہر ولی دارد ولایت یا امیر المؤمنین
یابد از فضل خدا در حشر عصیان نجات	زیست ہر کور و فحایت یا امیر المؤمنین
گرمی نوشید محشر کے کند بروی اثر	یافت کو ظل لوائت یا امیر المؤمنین
بہر عفو جرم خدام تو پیش مصطفیٰ	پس بود کافی رضایت یا امیر المؤمنین
عقدہ حاجات ہر مومن شود حل گیا	از یہ مشکل کشایت یا امیر المؤمنین
مومنان با سلسلہ بردست تو جمعیت کنند	از غلامان سرایت یا امیر المؤمنین
دعوی ہمت منافق گر کند از او چہ سود	نیست نہ در اضی خدایت یا امیر المؤمنین
از ہمہ شاہان عالم در دو عالم بہتر است	ہر گدای بی نوائت یا امیر المؤمنین

اکیہ میداند خدایت عزت کار ترا

<p>پوشه حیت هم طریقت نیز جو معرفت          ما و سر کس دست خود با سلسله دست تو          شاه مردان شیر بزوان فاتح خیز تویی          در دل هر کس با ایران تو باشد نفاقت          ای بادی توت بال در پر خود میریزل</p>	<p>واقف بر حقیقت چه تو کس نیست          در طریقت او ترا بادی و سپهر نیست          اسم پاک تو از ان شهرت بحمد یافته          ذکر ایمان خود بی اصل و ما خبر یافته          نقش اسم عالیت بالا سئ شمس پر یافته</p>
--	---

گشته چون سیلاب تو در کعبه عالی نسب  
 اتفاق از دست در ملک محمد هم در عرب

## بن چهارم

<p>ای غزیه توت با زوی جان مصطفی          مسند احمد تو لبین بیت نبیت گفت          قافله سالار آل احمد مرسل تویی          گشت دشمن بر ضمیمه الفاتح بزای حق          گشت از افوا رسنی سینه تو پر دنیا          مصطفی فرمود در دولت علیا با بها          هست آینه بیک بحر دین حق با صفت          رفت قدرت فزون شد در دهنه کرم          پیرو درنگ داد تو نام با جان اول          شجره داد دست بر مرص تا بر نهدست خیز</p>	<p>مرست جان اول مع مدان مصطفی          ای خدیو غرور تکلیف مکان مصطفی          از تو قائم گشت نسل خاندان مصطفی          تا در بان خود نهادی بر دبان مصطفی          چون دهانت بر عرق شهد از لسان مصطفی          تا بنده افوا شها با پیر دبان مصطفی          ما قبا بان هم تویی با اختران مصطفی          چون شدی سالار راه کاروان مصطفی          هست مکی هم خود دست مخلصان مصطفی          فایز م سازی شما ز بر نشان مصطفی</p>
---	--



<p>ایک باب حسن خیر از انگلستان دست          بر بنود حبیبان تنه اشدی چون جمله          پیش میدان شجاعان جهان ادریز          رستم ز زال در میان بهمن و سفید یا          ر و پروی رفعت قصر تو دور آسمان          سالک و مجذوب هم ابدال داتا جهان          بی وساطت هر که سیدار دست تو جا          هر که دست خود بدست تو نداد از گری</p>	<p>از زمین بر کندی و بر داشتی او پسر          زعفرانی ز تو بهر امان کرده سوس          کم شده از سمیت و بیم تو راه پیش تو          پیش زور بازوی تو کمتر از مهر دگر          در نگاه صاحب سنی کم از بسیل و عدل          سلسله و از انداز دریای فیضت نفیر          دست او را اما ابد نه بود بدستت دست          اوست در راه ضلالت پاسته بی نور</p>
--	---

	<p>گر کنی غم جادای خیر و دلدل سور          قتل و اسیر گوید فتح گوید ذوالفقار</p>	
--	--	--

**بند سوم**

<p>ایک دستت زور از دادار و اوریت          ضعیف حق حیدر کردار و شاه ذوالفقار          نیر چرخ سخا محرم سپهر الفتا          لعل عکس در پاکت چو برگردون رسید          درازل هم تا ابد ضلوق ارض و آسمان          از عطایت یافته کوه بیخشان شجر          هم شجاعت هم سخاوت هم کرامت جلال</p>	<p>بهر قتل منکران تیغ دو پیکر نیست          فاتح خیر لقب از فتح خیر نیست          دهن بحر شجاعت از تو گوهر نیست          زان منور خویش را خورشید خا بر نیست          هر نفس در بحر عرفانت شناور نیست          وز سخاوت کان گوهر بحر خیر نیست          ذات پاک تو ز گوهر صفات و بر نیست</p>
---	--

السلامی آفتاب آسمان شهبین  
 السلامی دستگیرت ریا کما بین  
 السلامی خاتم مصلوات انگین  
 آفتاب نور واحد ما هتتاب انما  
 عامی دین پیغمبر تو کت جان نبی  
 ما هتتاب اهل آقی مقبول بیاد و جان  
 گوهر هر شجاعت از دریا سے خفا  
 و غیره هر کوزل ما سره خاک و ت  
 قادر مطلق بی قدر نیست ارازل  
 هست اسم پاک تو فرست و آجان  
 ذوالفقار همچون در درون تو کت

السلامی بادشاه کشور اهل یقین  
 السلامی دستگیر و دیا رسا بین  
 السلامی خاتم اصحاب ختم المرسلین  
 مهر پنج لگو کت هم باب شهر عالم دین  
 مقصد انا کفنا سنی جمل الیقین  
 ذوالفقار خ خلافت سرور دنیا و دین  
 عالم عالم ستر بیت مقتدا ای یقین  
 صدرت کمال اجواسری نماید در دین  
 نام تو به نام خود نوشت بر لوح برین  
 از طفیل نام تو شادان شود اندک بین  
 موشد نام و نشان کفران وی زمین

چون شاعرات خود پاک در قرآن بود  
 سحر جبر و شمای تو کرا اسکان بود

بند دوم

ای که حد تو محمد پاک زندان تو هم  
 هست معنی تو بس آیات قرآن مجید  
 از هر آن مثل تو هر یک همان برگزین  
 از آن ستر هم عبودیت و حکم

بی نصای او تو حرفی در سر کوش  
 همه احادیث پیغمبر و شما ای شایس  
 دشمنان است پاک است سحر است  
 تا بنیاد است که آورده بدین سحر

<p>تا مدینه شد مقامت ای امیر ذوالکرام  چون بشنید وصل ایزد خود فدای گشتی ز جان  میرسد بر قدر پاک تو رحمت از خدا  گفت احمد از میان روضه عثمان و بن  در شریعت و حقیقت در طریق معرفت  شکران روسیه معدوم گردند از جهان  مثل تو کی بود ذوالقرنین راجاه و شهم  رایت تو که سر سپیدان بر اید با کوه  مشتری میخ و مهر دماه محکوم تواند  بقیغیت لشکر کفار را در دم بخت  هست امداد علی چون خادم در گاه تو  بر فرار پرضیایت از طفیل مصطفی</p>	<p>روضات گردید قرب روضه خیر الانام  مر جا گوید بروح پاک تو ایزد مدام  وز جناب سرور عالم شهبیت احرام  بگذرد هر کس در اندر جهان شهنظام  پیشوای مومنان گشتی تو ای عالی مقام  گر بر اید تیغ تو چون برق از ابر نیام  به زکیکا و س هم بشید بوزنت غلام  کفر را نام و نشان گرد و فنا بر دام  نصرت و اقبال از دست غرور احرام  رفت از تیغ جهادت در عدم کفر و ظلام  یک نظر فرما بسویش بهر رب ذوالکرام  سائبان رحمت حق باد ای گردون خمام</p>
--	--

عاشقانت را حکم خاص تبالما لین  
می برد رضوان لبند تکرم در خلعتین

باغ چهارم در شان حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب  
کرم الله وجهه خلیفه چهارم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحی

و سلم شمل بر بیفت بند + بند اول

السلام ای سایات مهر سحر چهرین | السلام ای پایات بالاتر از چرخین



تا ابد مانند محو رو سے پر انوار تو

# بند ششم

ای ز قرآن و خبر توحیح فرمان شماست  
 هست بر فرمان تو نام خدا و مصطفی  
 پرچم آیات تو چون مهر تا بدر فلک  
 لاقف اسرار نبی بر دهن دین نبی  
 عاصیانما از طفیل جود تو بخشد غفور  
 ای تویی مصباح دین در نهایی مومنان  
 از طفیل مصطفی اوز رحمت رب غفور  
 مصطفی باشند اور اشاع روز خزا  
 ازم آیات قرآء عالمی در دین حق  
 گوی سبقت برد سبحان از نعیم جان  
 هست مراع تو امد اعلی در ملک هند  
 نقش مهر تو ثبت بر لوح دلم

تکلم و نسق هر دو عالم زیر فرمان شماست  
 کار اجرائیش ز دست همه نشینان شماست  
 ماه نولعلی سیم سبب شجاعت شماست  
 نام حق منقوش میشک دل میان شماست  
 این حدیث صاحب معراج در شان شماست  
 راه دین حق نمود از چراغان شماست  
 در ملکستان ارم بجای مہمان شماست  
 هر که با صد عجز در ذیل غلامان شماست  
 آفتاب دین حق روشن ایوان شماست  
 لیک دادنی سبق خوانان دستار شماست  
 از کلام الله آیتیک در شان شماست  
 جسم و جان نعل ذر قربان بجان شماست

در قیامت پیش داد شو شفاست خوانین  
 از ضیاع روی انور کن بخار راهین

# بند هفتم

سینه اعدای تو باشد بدت روز جزا  
نیست ما ما هیچ بیم و غم ز فردا

از خدنگ رتعی هم از انسان مصطفی  
رهنمایم چون تویی تا استقامت مصطفی

از ره رحمت نگر ای رحمت حق سوی من  
تا شود فرد و جهان روشن زایان من

# بند پنجم

ایکه بجد شد شنایت یا امیر المومنین  
از سر عرفان فغانی اندک گشتی در چرخ  
وصف نور و روشن ترست از روشنی ماه  
بی صورت تو بولبشر بر ناخن خود ثبت یافت  
ظاهر فکر سا بر چسب در بالاپرد  
یا بد از حکم خدا در خلد قصر و حور عین  
هر که بر جان و دل خود مهر مهرت ثبت کرد  
شد نمود مرآت و الهامی اقطاب جهان  
عاصیان را از خدا و مصطفی بهر نجات  
جن و انسان یگمان کردند دین تو بی تو  
بجز اخضر و قناختر ارض کارن جسم و زر  
هر کی از بهر دشان بهر با صد شتیاق

از کلام کبریا بیت یا امیر المومنین  
برگزیده مر خدایت یا امیر المومنین  
از حدیث مصطفایت یا امیر المومنین  
گشت از بس بستملایت یا امیر المومنین  
که بر دراهی بجایت یا امیر المومنین  
هر که باشد با وفایت یا امیر المومنین  
شد ولی او از ولایت یا امیر المومنین  
از جمال پر صفایت یا امیر المومنین  
هست کافی بس دعایت یا امیر المومنین  
از کلام دلکشایت یا امیر المومنین  
یافت از جو دو عطایت یا امیر المومنین  
هست شتاق تقایت یا امیر المومنین

مه رخان در خواب گر میند یک یار تو





<p>پیش تو محض فلک از قرص ثانی شینست          برق تیغ تو اگر امتد بفرق منکران          ضرب تیغت سستم درستان گردیدی بخود آ          پہلوانان جهان با ہم کنند ا اتفاق          و جهان شد لشکر کفار بے نام و نشان          فارس و افریقیه و جرجان و مهران فتح شد          سوزنازا از غنائیم آنقدر کردی غنی          نام نیر و انت غنی داد و غنی کرده ترا</p>	<p>سیکند بہر گداسے عتبہ پاک تو مس          خیزم اجسام و جان شان بسوز و چھوشت          روح او از تن پریدی مثل طار از قفس          تاب نران شجاعانت نیاز و چکس          بہر فحش چون بزین آستی پیشش          سکہ تو شد روان بر ملکامی پیشش          در دل آسنا نمانده از ہوا ز زمیں          رخصت و جاہت خدا و مصطفیٰ دانند و</p>
--	--

از پی اثبات قدر رقت پروردگار  
 گوہر سحر شہادت کرد بر وقت شمار

## بند سوم

<p>ایکے شان شوکت از شان پیر پستہ          ایک ذمی النورین از جہ خطابت شد عطا          بہترین نسل آدم تختنا و مینا          بر لب ہر چارہ مست حوض کوثر چارہ در          سخن زن گردید چون سحر کرم از ذات حق          ہر دو کہ جو دو حسان تو فلک با قایان          شرع و تقویٰ و عبادت را اپنے نوری</p>	<p>ہم کرامت از طفیل رب الکریمت          چون بجد خویش دو نبت پیر پستہ          احمد مرسل ترا پاکیزہ گوہر یافتہ          چار یاران نبی ہر دو برابر یافتہ          دامنایض و لطافت حوض کوثر یافتہ          عقل و روانہ پیش احیران و خط یافتہ          مومنان بر حقیقت الزان دریافتہ</p>
--	--

<p>السلام ای تقدسی سماحین و متین          السلام ای فاعله درگاه سب العالمین          السلام ای جامع آیات قرآن سبین          از پی اغزاز و تکوینت لقب آن سبین          گفت از صفت تو صیفت تو تفرم المیزین          با جلال که گویند صاحبان کلمین          در شب پر نور باشد از سبب نورین          یافت در انجیل و صفت تیری گردون نشین          هر روز استند از زمین بر ضیای تو نشین          بر جلال که مخفوناست بر لوح برین          در حضور کبریا فیض از شفق المیزین</p>	<p>السلام ای شیخ او در نهاسه نوین          السلام ای شد ثنا خوان تو فخر المیزین          السلام ای در گمت در دوازده خلد برین          الذین یلقون اسما لکم در شان سبت          آسین جو گفت شانست صد ذره جلال          با جمال با کمالات بهره در نور شید          محروم نه گام چون استان شونت          خواند در تورات و علی الصفات شان تو          هر صباح و شام چون نورش در طالع شونت          جان قرآن شدی لاریب از علم ازل          با یاد و حکم شانت دیگری نامکین است</p>
---	--

چون شانه انت خاوه تیر پیغیر بود  
 با شمع تو چگونه کسی دیگر بود

## بند دوم

<p>به صفای حق کرده فدیه جان چو کعبه          بیروحت درین بیسانه قرآن نفس          کرده انداز نشان حق ترا آگاه پس          بیازان داده نه آیت با کرامت شرف</p>	<p>آنکه بودی به صفای او در خود هر نفس          گرد پیش به صفای تو در نماز و عبادت          سر و کمرین فرقت چون با چه بنویسد          آن کرامت با که در اندام او ایست</p>
---	--

<p>غازیات چون که بستند بر غم جفا        کتر از سوراخدیش غازیات در غزو        گرسواری از صفت اعدا بسویت کند        جانشین حضرت صدیق و محبوب خدا        لائق شانت شنایت کی شود در چاکس        جن و انس و حور و عثمان مجرب و ماینا        ای امام اهل ایمان کس در کون و مکان        عاشق تو هست اما و علی از جان و دل        خاک پای چایارم هم غلام اهل بیت        بر رسول پاک و هم بر آن و صحاب کرام</p>	<p>ضربت شمشیرشان کنار گم کرده ام        رستم و اسفندیار و زال زر زهر آب سام        مرکب او از زبان خویش اندازد لگام        چاره ساز است احمد توفی روز قیام        هم توفی محبوب محبوب خدای ذوالکرام        از فرات فیض می یابند شاهان و پادشاهان        کعبه ارباب دین حق شبه هر خاص و عام        یک نظر فرما بسویش تا که گردد در کام        از ازل ایمان ما نیست ای عالمین تمام        از سر صدق و جفا صل علی خوانم نام</p>
--	--

هر که این مدحت بخواند یا بود از سامعین  
 روز حشر او را بر در عنوان بفرودس بیند

باغ سوم در شان حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه  
 خلیفه سوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

تسلیه بفت بند

بند اول

السلامی دفر علم و حیا و علم دین  
 السلامی دین احمد توفی صلین



افسر فوج خدا و افریغ و مومان  
 آفتاب آسمان شاد و زیارت تو  
 کوه را چون کاه بردارند از کوه زمین  
 برق تیغت خرمین کفار را در دم خست  
 گشت جهان بهر روز کتب تعلیم تو  
 هر که بود از آل سمرقند و می و کتاب  
 خازن بنیت از انزوی تو در رضوانی کند  
 گفت همه بعد من گردگیری بودی نبی  
 هر زمان اعدا و خواجوا از تو اعدا و علی  
 چاره من کن که از بس طرب و پیچاره ام

ایکه احمد از صدای خورشید تو ایمن شاست  
 ماه نو فرسوده لعلی ستوران شاست  
 ز در حق در قوت بازوی گردان شاست  
 صاحب حرارت از جان یاد و جان شاست  
 هم از طوی فذکی لعلی بستان شاست  
 بعد نشان پاک که منبر نشان شاست  
 جنت الی و انیا بانی از بهستان شاست  
 هر عمر بودی تعالی الله جبر جهان شاست  
 در سو او بندد ایمین شانهون شاست  
 این گدای بیسوا محتاج زمان شاست

مقتضی خود ملاطی در سینه پنهان در شستن  
 از ادب دورست پنهان پیش شاهان در شستن

بند هفتم

بیون تو در دونه خمر سل گشته تمام  
 یا مئی چون جبه خود قرب شفیع اندین  
 در قدرت قرب پیغمبر چون نیسبودی شما  
 آفتاب که آسمان دین و ماه دو جهان  
 نرسد بهر هفت کشور و صد شمع و طغفر

رنگ میدار و خنک پاک اوبت الحکم  
 منفرت زمان خاک بیشک هست خنک و عاق  
 نو بگو از نور او بود دست همی از سهام  
 افسر خلق خدا و سرور در اسلام  
 قاصد ایران و تو ان تاج بخش مردم شام

<p>جای تکین تو چون صد احمد جا گرفت          چرخ میگردد بگردگمت بهر طواف          با چنین بالانشینی مهر چرخ چارمین          گشت دریا بزرگو در دل سنگت لعل          میرسد هر ناکس و کس بر مراد خوشین          جا بجا شبت است در قورت و نهیل و زب          احمد مرسل ز روی خواب آگه گشته بود          کس چه داند خبر خدای پاک او صا ترا          به عرض حال خود من حاضرم با جان و          از دفر حکم کن بحال زارم یک نظر</p>	<p>گشت کرسی زیر پایت یا امیر المومنین          بر سر عرشست جایبت یا امیر المومنین          گشت در بان سرایت یا امیر المومنین          از کف دست سخایت یا امیر المومنین          از نگاه بر عطایت یا امیر المومنین          افتخار در جهایت یا امیر المومنین          از عروج دین قرایت یا امیر المومنین          یا که داند مصطفایت یا امیر المومنین          بر در دولت سرایت یا امیر المومنین          اسی دل و جانم فدایت یا امیر المومنین</p>
--	---

هست پیش خالق اکبر ز بس مقدار تو  
 خبر سول الله که باشد قدر دان کار تو

## بند ششم

<p>ایکه زیر حکم حق طغرای فرمان شماست          رونق دین نبی کافاق عالم را گرفت          جام حمشیدی کجا و تاج کیخسرو چه بود          کیست با جود و سخایت با تو هم تنائی          شهرت مهمان نوازی بر سر گردن یزد</p>	<p>وی بفرمان تو مهر مهر نیردان شماست          این همه از جد و جبه و سخی شایان شماست          به ازان بردست و فرق بینوایان شماست          حاتم طائی گدای از گدایان شماست          نعمت خوان خلیل الله در خوان شماست</p>
--	--

اهل حق می مریزای یک نصیحت داده اند  
 گشت روشن بر دل منسا تو سر راه  
 هست بجزیرت ات تو ز روی غرضاً  
 بر سر ت تا عمر بوده نخل ختم المین  
 داشتی از راه حق مبنی مدار هر سه  
 خادمانت را چه باک از چشم زخم حاسان  
 هر کس از راه شقاوت ماسد قدر تو شد  
 سینۀ اله از دین آماج گاه تیر است  
 از ره رحمت نگرشما بحال زار من  
 و انما از دم تو امید بودارم چنین

با فریغ دین حق برنا لبان <sup>مصطفی</sup>  
 از عنایات خدا هم از میان <sup>مصطفی</sup>  
 از کلام باک از روز لسان <sup>مصطفی</sup>  
 مرقدت گشته بریر سا لبان <sup>مصطفی</sup>  
 بر کلام خالق و هم بر بیان <sup>مصطفی</sup>  
 هست بر تو سایه امن و امان <sup>مصطفی</sup>  
 روز محشر او بود با حاسدان <sup>مصطفی</sup>  
 گشت زه از زور بازویت کمان <sup>مصطفی</sup>  
 هم بر بی زه و روح روان <sup>مصطفی</sup>  
 رهنمایم شو شما تا آفتان <sup>مصطفی</sup>

کن نگاه لطف از رحمت شما بروی من  
 از بی روح منم یک نظر کن سوی من

بجز خیر چه هم

هست بیخایرت تنایت یا امیر المؤمنین  
 کرد نازل در کلام خود جناب کبریا  
 چون بقیه نیت رایت با احادیث و کتب  
 عقل عالم کی صد بار ای در اندر خیر تو  
 شد منو بای دین حضرت خیر الورا

از کلام کبریا بیت یا امیر المؤمنین  
 خاص ده آیت بایت یا امیر المؤمنین  
 نعمت احمد مر جابیت یا امیر المؤمنین  
 هست مقل حق سائت یا امیر المؤمنین  
 از جمال پر نصیارت یا امیر المؤمنین



<p>شکل موسی شکر امانت تو در ریاست  مسجد و محراب و منبر بعد ختم المصلین  در پیام قیصر از تو آن کرامت شد عیان  هر که در مهر تو شاه داد جان مال و پیش  از برای کنان بنیاد خصم دین حق  ای که گفتی ساریه را پشت کن کعبه  هر که شد در معرجه تو عذاب البیان با قیل  در صیحی طی کرد راه منزل مقصود را  هر که دار و دار در دل با مباحث شها  چون هجای رفتت پروا کرده سوخت</p>	<p>دیزبان در بحر غنانت شنا در ریاست  از جلوس پاک تو زیب کرد ریاست  زان کرامت شاه قیصر نشان حق ریاست  ساعت کوثر ز دستت روز محشر ریاست  احمد مسل ترا بس یا رو یا در ریاست  لشکر اسلام زان نصرت برابر ریاست  اوزبان را تا ابد بشیرین ز شکر ریاست  بالیقین هر که ترا با دمی در مهر ریاست  هر سر مو بر تن خود نوک نشتر ریاست  سایه او خضروان دهر بر سر ریاست</p>
---	---

	<p>حامی دین نی گشتی چنان ز فضل رب  روفق دین میگیر گشت ذات تو سبب</p>	
--	--	--

## پند چرام

<p>ایکے جان تو بود آرام جان مصطفی  واقف سرا آئی بادشاه دین پناه  منفی هر چارند مذهب قاضی احکام دین  تا بدست خود گرفت قبضه تیغ جهاد  ای پند جمال گمرازان بر نام و نشان</p>	<p>رفت شان تو از تمکین شان مصطفی  ذات پاکت رهنمای سیردان مصطفی  از عدالت داد بخش خادمان مصطفی  در شرف رفتند جمله دشمنان مصطفی  کرده قائم بزور حق نشان مصطفی</p>
---	---

دلایله گمزه زمین را از زه افتد بکوه  
 کی بعد فر فریدون رو بردی نشسته بود  
 گر گشت پیر در بقان برقی جولانی کند  
 گوکب بخت سگند طالع شد چون آفت  
 گر بی جولان سمند باد پا ازین کنی  
 هرگز از قهر تو ای مقبول حق مقوم شده  
 ناقه غزم تو پوپر که بسوی آسمان  
 فکر انسان کی رسد بر اوج تقدیرات  
 مثل موسی بطلب خوان مجبان ترا  
 من ز بخت ناسای خوشین منالم تمام

سوی میدان شجاعت گزنی جولان  
 هر شنشاهی پیشیت گشت حاضر چون  
 آتش قهر تو سوزد شعله اش آه چو خورشید  
 از ادبیش دست پشانی خود کرد و کس  
 گم نایم دشمنت از بیم راه پیش او سپرد  
 داور دادار نبود هم در افراید ترا  
 در گلویش قبه چغ برین بند و بر  
 تا بسقف آسمان پرواز کی سازد کس  
 آسمان و گوکب مثل بیارست عدل  
 ای که تو دست رسا داری بفرایدم بر

آنکه کردی قصودین احمدی را پایدار  
 زان نموده پیشواییت خالق لیل و نهار

### بند سوم

آنکه دستت زور بازوی بری بر دست  
 ای شهنشاه جهان از بر نفس عالم تو  
 کیمیاگری کند گوگرد و آهن را تماش  
 در شجاعت از شجاعان جهان بجز تو  
 بر خیزد مجمع روی دلمان دشمنت

زان پیمبر هم ترا با جان برابر است  
 بحر عالم دامن خود چو زنگه هر گشته  
 خاک در سماه توان کسیر بشیر یافته  
 زان شجاعت شجاعت جو تو که گشته است  
 غازیان شیر دل نصرت زدا و است

از کرامات تو شامی و تا شامی و تا شامی  
 روز و شب بر وضه پاک تو می سازد  
 از شمیم خاک پاک کوی عنبر بومی تو  
 شمه از جود و حسانت اگر گردد عیان  
 حد جبار از حکم حق جن و ملک همراه تو  
 آنکه در تورات نامست ناصر حق شد عیان  
 عیسی مریم بفرمان خدا که لایزال  
 حامی دین همی گردنمی بودی بدر  
 جسک الله گفت در قرآن بوصف تو خدا  
 و وصف تو فرمود خالق رایا را کجا

بزرگیوان گشت و شیرین تر شده از آن  
 دور گردون مهر و موه از بسیار و از شیرین  
 شد معنبر عنبر و مشک ختن هم یابین  
 بی تکلف آب رحمت ابر بار در زمین  
 بر سر کفار می بارید که گز آتشین  
 هم با نبیل آمدی منصور با نام بدین  
 شد بشیر نصرت ای حامی دین مبتدیز  
 رونق اسلام کی بودی با بنین  
 بس بود بهر شایسته ای امیر المومنین  
 مصطفی را جان نشینی با خدا هستی تو

رای تو اکثر مطابق با کلام الله بود  
 صاحب معراج از رای تو بس آگاه بود

## بند دوم

آنکه در وصف تو آیات کلام الله پس  
 از عطایت نیست کس محتاج بهر التماس  
 ای ضیای کوی توبه از نسیم باغ خلد  
 بو صحن در خواب دیدت با عصا آهنی  
 از دم تیغت چمزد و نقت لو هم برود

کی شود مدح و ثنایت از زبان پس  
 حاجت شان به بر آید بی طلب یک نفس  
 در دل رضوان نباشد جز هوا او هو  
 ای ترا بر بابل و سیدوا گشته دسترس  
 کفر خود را می شود سود عدم در یک نفس

سبک بود من آنجا  
 من کوشیدم بر سبک  
 در جلد او در انظار  
 همه بو صحن در جلد  
 نام عواری حضرت علی  
 عالی است با حجاب  
 خورشید نیست کسکل  
 زبانی بی اسرار  
 در باب فقر خندان  
 سحر کوی کرد  
 بابل نشین  
 در بابل از آن حضرت چای  
 در بابل از آن حضرت چای  
 نغمه نشاندند و خاک  
 افتاد نشین کوی آید  
 غلام نشود در زمین تصور  
 خواب دید که شخصی از  
 آسمان از زمین  
 عصا از بی می آید  
 میگردد بر من بابل  
 کفر دم خیاخورد  
 سال از ملک خفت  
 پیوسته علم نازش  
 بابل نشین  
 و بیست و یک  
 سازند



کیست اما در علی تا دعوی جیت کند  
 بند پروردگار است خیر او است  
 در نازل کز بیهامه افروخت بیعت  
 انصاف و صلفه در خوا و غنوبرین  
 شد نزار الهرت در و فقه خیر او کی

لیک اسم پاک تو و فریبان از تو ام  
 هم صب پار یا دم سه مایه تمام  
 انزال ایمان ما اینست روز قیام  
 تا که من هم بر برد خویش شوم شاد کام  
 هست حق با نازل به نزارت صبح و آ

ما شقانت ما که بستند اهل ایمان برین  
 بر همه را بد رضوان بفرود رس برین

بلغ دوم در شان حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی

خلیفه دوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم

مشکله بفت بند بداول

السلام از کج فرق ما دلان شجیعین  
 فرش مجلس در جیت گشت چرخ او  
 حال بذل تست ببتک نام کون سلطان  
 چون میان کفر و دین شد فرق از بین  
 در بیان بیست تیغ جهات منکان

آفتاب اسمان صامین و متقین  
 سایه بان بارگاہت شد سپهر زمین  
 حامی ششربع محمد سرور دنیا و دین  
 نام تو فاروق اعظم گفت ختم السلیمین  
 از اوب برنگ بیت الله سایه زمین

<p>اچھ ہنوادہ خدا در سینہ خیر الوری  چونکہ اول بہرہ و گشتی ز خوان <sup>مصطفیٰ</sup>  نور ذات لمعہ از نور ذات احدیت  بہ فرق دشمن تو ذوالفقار حیدر آ  لبکہ آمد علی در خطہ ہندوستان</p>	<p>بہر و کردہ تر از ان بہرہ کو آن سما <sup>شست</sup>  زان مہیا نممت کونین بر خوان سما <sup>شست</sup>  نور او از نور ذات پاک نیردان <sup>شست</sup>  گردن اعدا بزی تیغ بر آن سما <sup>شست</sup>  بادل پر مهر و عشقت من شاخوان <sup>شست</sup></p>
--	--

بایدم در عشق تو خود را بدین آستان  
وز تو میباید نجات من ز نیردان خوان

**بند ہفتم**

<p>تا ترا در روضہ احمد شدہ جای قیام  <sup>مصطفیٰ</sup> و مفضی صدیق گفتند مدام  رفت جاہ و جلالت ای حبیب <sup>مصطفیٰ</sup>  چون میان جان بستنی از پی غم جا  خاستہ تقدیر خود روز ازل تخریر ساخت  ذات والای تو گر صورت نہستی در نام  دین والای نبی بعد از نبی از جہ تو  نام حاکم در سخاوت تا ابد چون میرو  بصر او خورد از فضل و رحم کار ساز  تیر سبطی نہ تنہا بہرہ یاب از فیض تو</p>	<p>یہر سدا ز ہا لقت غیبت ندای اسلام  شد علم این نام پاکت بر زبان من علم  شد عیان بر ہوس و ہم عیبی گردون <sup>خام</sup>  قطع شد آئین بدعت دفع شکر و نظام  افتخار غر و تمکین ترا با احتسدام  تا ابد ماندی جہان از حسن نبی بی نظام  یافتہ در شجعت چہ دانکہ باید نظام  در ازل بودہ گاہیستہ از فیرواکرام  سہرکہ در نام نامیت نماید صبح و نام  عالمی از فیض تو سیر تا روز قیام</p>
--	--

مع حضرت صدیق اکبر

خود قریب حق سرایت یا امیر المؤمنین	آشت در غلبه برین تعمیر از لعل سفید
یا رسول مجتبات یا امیر المؤمنین	صدا و صاف ترا دادند خدای همیشالی
چون شود موج عطایت یا امیر المؤمنین	بجز و برارض و سماز بود تو شد هر چه
هر که گزید اقامت دایت یا امیر المؤمنین	بگذرد در یک نفس چون مهر افروز صراط
گفت حق وصف و ثنایت یا امیر المؤمنین	بی اجسر سگر چه چید رفعت شان ترا

چون به بند پیش حق و در شرف جا صد تیره  
عالمی در عالم حیرت شود از دست در تیره

### بند ششم

انتظام دو جهان رکنی از لکان شمس است	ای ز فرمان خدا پاک فرمان شمس است
منصب پدای آن از دست یونان شمس است	مهر حق ثبت است بر نشور احکام قضا
لیک از حکم خدا او از مطیعان شمس است	انتظام شمس جنت گوید بنام شمس است
نهرهای خلد از انهار استبان شمس است	خوض کوش خود در آیه فیوخت برکت است
خود حیات مسوی از آب فیضان شمس است	ای ز ابر رحمت تو آب میوان طهر است
سقت با صبح فرش از صبح یوان شمس است	گر می چنین برین شد کرمی ایوان تو
انیمه دوران او موقوفه نشان شمس است	دوره کرده و آن گردان کنزال شد صفت
زاکه راه معرفت روشن زهقان شمس است	ابل عرفان پی بسوی حق بر ملا برین تو
آیه یوقی بقرآن خاص دشان شمس است	مال دنیا را بس چه کردی فی سبیل الله
سر که دست او در امان نماان شمس است	دزد محشر گنبد و چون برق تابان صراط

لا شانه  
بوی بار  
بوی بار  
بوی بار



<p>حسب شرح احمدی بر خدا و ما از کلام کبریا هم از بیان مصطفی میشمارند شش خلیل و شمشان مصطفی گفت او صاف خدا و هم سان مصطفی حاجتم با کن رها از زمین شان مصطفی</p>	<p>برهنای دین شدی از ابره تا آتا هتا نور او صاف تو روشن تر نور محمد ما آن شعی گوگر عباوت با مهابت کند میخ ان گروه زند از مدح تو باشد گشت عرض حاجت نیست حاجت در حق حضرت</p>
--	--

نیت جز عشق تو را هیچ گفت گوی من  
یک نظر فزادوی رحم شاهاسوی من

### پنجاه و پنجم

<p>مصطفی محمود فایت یا امیر المومنین جان و دل کردم فدایت یا امیر المومنین سر مه ام شد خاک پایت یا امیر المومنین جای در بان سرایت یا امیر المومنین خاک پاک کوی و جایت یا امیر المومنین میشود و رحمت سرایت یا امیر المومنین خالق اکبر نهایت یا امیر المومنین بود تا شیر عصایت یا امیر المومنین محلش بود برایت یا امیر المومنین بود تا شیر دعایت یا امیر المومنین</p>	<p>ای شاخون شه خدایت یا امیر المومنین مقتدای صاحبین و زاویین و عاقبتین عالم علم شد نیت واقف سیر آله قدسیان ز با چنین بالایشنی از روست ایک میرو به بر اسم از چند شکین جوین بر تنظیم تو با حور جهان رضوان بخلد کرد در روزانل تحریر بر لوح از دستم انچه از دست و عساکر موصوفت گرفت در میان حضرت سماح که بوده و کش کشتی نوح نبی چون یافت بر چو قرار</p>
--	---

اتقا و زود و ایشا و شجاعت هم بشما  
 کی بودا کس زتاب آفتاب و چشم  
 هر که خاک و درگت روید از مرگان  
 شوکت و شان و جلال ما و تو قریب  
 بزنج ذوات و غفات و شرف از غیب توحش

مثل تو بعد از پیغمبر کس نه دیگر یافته  
 آنکه در زین لویات سایه بر سر یافت  
 سر نه نور حق و کبریت امر یافت  
 رفعت قدر تو از حکم است دریافت  
 پایه جاده و جلال از تو کمر یافت

صد احمد نیست ثلث در عجم هم در عرب  
 ثنائی آئین ازها فرمود در شان تو رب

بند چهارم

ای منظم پیشوای پیران مصطفی  
 اولاد نهان کنایه بهر تو با بستموع  
 از برای رفعت قدرت خطاب عتیق  
 ایکه با صدق و صفای که بود بارسل  
 کرد ظاهر در میان خلق خود زین پاک  
 عاشق خیر الود محبوب محبوب خدا  
 مگر مگر مصطفی چون نقش بر جان تو شد  
 داور دنیا و دین هم با دینی آن مکان  
 طاعت در تو از کون و مکان با تو  
 کرسی پر نور خورشید روز شش از تو ترا

وی مکرم مقدم ای کاروان مصطفی  
 تا قرا و غر و شان هم بران مصطفی  
 ای امام امتیقین خاص از زبان مصطفی  
 گوی سبقت برده از انبیا مصطفی  
 ماجرای اتحادت در میان مصطفی  
 هم رفیق و یار غازیم و جان مصطفی  
 نیز مگر مهر توشه نقش جان مصطفی  
 آفتاب آسمان عاشقان مصطفی  
 لامکان رایافته از مکان مصطفی  
 بهر تکلیف تو پیش پیران مصطفی

سلطه در پیش  
 بار استغنی است  
 که اول بر این علم  
 مصون از کم و کسوف  
 خورشید و ماه  
 منزلت بود که در پیش تو  
 از حضرت رسول خدا  
 علم و خصلت پیش از همه  
 شایسته از انبیا از اولاد  
 رفیع و از انبیا  
 خطاب ستم عالی  
 از من تمام است  
 شکر و کبر چون  
 کوفت و کسب بود  
 شکر و کبر چون  
 کارای از مصطفی  
 زود

مع حضرت صدیق اکبر رضی

اسی بکتاب فائده عرفان ز تعلیمات تو  
پیشین حاجت فرمای بر سکنده که منور  
بگمان در حجت فردوس یاد بقصر در  
هر که از خوان نوال محبت بی بهره ماند  
پاگل در مانده ام اندر هوا پیش و کم

عالمی از علم عرفان تو گشته فیض رس  
کوشه دنیا تو شاه دین شدی ای دوس  
هر که سازد روضه پاک ترا با چشم مس  
دست حسرت بر سر خود میندیشد گس  
رحمت حق رحم فرما برین بیدست رس

ایکے بگزیدہ ترا خیر الوری در غار یار  
صاحب ختمِ رسل گفت ترا پروردگار

بند سوم

ازیکه قدرت رفعت از قرب پیوسته  
هر که با محبت شده در دو جهان شرف پیوسته  
شد تصدق با صداقت آنکه بزبانست شما  
هر گل در بجان و عنبر مشک تا نارفتن  
گوهر و صفت بقرآن خبر هر کس که یافت  
سرگدایت گشت مستغنی چنان از خود تو  
در وفای عهد تو هر کس جان جان بست  
فلا انسان کی رسد با رفعت اجلال تو  
نائب خیر الوری گشتی بادل و بلبل زن  
گو سپاه کفر از گردان بود لیکن چشم

نیز پیغمبر ترا از جمله یاد یافت  
جاودان از نور حق دل را منور یافت  
بگمان در خواب دید ای پیغمبر یافت  
از شمیم روضه ات خود را معطر یافت  
چون صدق گنجینه دل پر ز لور یافت  
خویش را به از شه نشاه سکن یافت  
او بدفع کفر خود را بس دلاور یافت  
خبر پیغمبر قدر و قدارت نکس دریافت  
نام تو در شش جهت بر جمله انور یافت  
غازیانت زور کفر افکن زد اور یافت

بجز از قبول حق  
در سیار و در علو  
سوره بابت  
و نام  
حضرت ابوبکر  
شش حضرت  
نور چشم  
بند سوم  
اندر آخر



<p>یک شش‌رق رو نماید دیگر از منترتین          یافت از جودت صد اندر تکم و شین          از شصت رسد تا بر سر کا و زمین          خواند صد قیت بل هم سبی گردون          زانکه حق وصف تو فرموده لقرآن حسین</p>	<p>بهر طوف آستان عالی تو مود و ماه          بی بها از فیض تو لعل نشان شد          روز پنجایغ تو کاری کن ای بوجیب          موسی عمران شده از استی تو بشیر          رفعت قدرت ترا داد خدا یا مصطفی</p>
--	--

ایک جانت با محمد مونس و مستنوار بود  
 مونس و یا و ترا هم سید ابرار بود

بند دوم

<p>انچه دیدی همه او بزلفک تا دیس          سر و کونین یعنی احمد مرسل ز پس          کس نماند در ضیای توست          زان جنود و سیان آما با او پیش          شام در دم و اندلسی فتح شد پیش          کاترین میش بزور فرس کفر همچو پیش          مشتری حکم ترا تمیل سازد و پیش          گر کنی بهر جبار و منکران جولان فرس          در نگاه اهل یعنی کم نماید از حدس          در گلویش آسمان از مومر و بند و جبر</p>	<p>ای روانت بار کاب مصطفی گردید پس          در شب معراج قرب حق شنید آواز تو          پیش حق هم پیش اهل حق ز بعد مصطفی          بعد پیغمبر توئی کما ذاق حق طبع جسد          فتح و نصرت ده کلب تست و ایم نبذ          برق تفت دروغا نبسته از ابر پیام          هست میخ فلک هم تابع من زمان تو          کفر بگزید ز عالم جانب ملک عدم          قبه بیخ و ایر پیش اوج رفعت          گرسوی عرش برین آهنگ سازد و نافتا</p>
--	--

بجای محمود نام و غیره بدین تدریس این کلام تبرک پر و از نزیاست که برکت مع این  
 چهار ارکان دین متین معین جودت ملیح و ذمین رسای آنها شود اند تعالی جناب  
 مصنف صاحب و سماع و قاری این چار گلشن ایمان را از برکت مع عاشقان  
 حبیب خود بر مراد است و این فائز گردانا و بجزست الهی و آله الامجاد

بسم الله الرحمن الرحيم

باغ اول در شان حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضا  
 خلیفه اول رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است که هفت بند

بند اول

السلام ای نیر عرش برین داد و دین  
 دره التاج خلافت نایب ختم رسل  
 آیه اتقی بوصف اتقاس ذات تو  
 هم الوافضل است بفضل تو شایگان  
 اذ هانی الفاروق تو بقران مجید  
 شد خطاب عالیت صدیق اکبر در نام  
 بهر تسلیم مجبان فریغ است در تو  
 اوج گردون را چه نسبت با علوشان تو  
 یافت از روز ازل مرقوم بر لوح از قلم  
 کرسی نه آسمان نه زمین ایوان تو

سایه عکس رخ نور شهید العالمین  
 سرور سرخیل جمع مومنان حق گزین  
 در کلام پاک خود فرمود خیر الامین  
 ای حبیب جانشین رحمت اللعین  
 هست روشن بر ضمیر انوار اهل یقین  
 پیشوایت کرد احمد بر کیمین و پیمین  
 می نندجن و ملک بر استقام تو بین  
 فرش پا انداز قصر عالیت چرخ برین  
 بعد نام خود همین نام تو ختم المرسلین  
 هست بالاتر مکانت کا نذران همی

اشاره آیه  
 لا اتقی الذی در  
 سیار و هم تومعه  
 و دلیل است  
 اشاره آیه اولی  
 ابو الفضل حکم در  
 سیاره شد  
 فاعلم المومنون سوره  
 نور ۱۲  
 اشاره آیه ثانی  
 زمین از جانی  
 انصار در سیرت  
 و اعلموا سوره احزاب ۱۲

149403  
1274



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
 بعد حمد خالق ارض و سما و انت حضرت سرور انبیا محمد مصطفیٰ امیر کبیر صلی الله علیه  
 و آله سلم پر عاشقان چاریا حضرت رسول مقرر معلوم مخفی سباده که عالیجناب کلمات انساب  
 حقیقت آگاه و ملائقت پناه شیخ اوداد علی حسنه بن شیخ دانش ملی بن شیخ سلطان بن  
 شیخ محمد اسحاق بن شیخ محمد سلام بن شیخ محمد سعید مرجم مرین چودھری قدس سرہ سائیدی پاپا  
 ممتاز ملک و در شمع ہر دوئی مرید خاص پنہ قصاص حضرت شاد حسین عطائے سلوئی  
 اوسی قدس سرہ مجموعہ چار ہفت بندہ حید چاریا باوقار سید ابراہیم علم چون ابج عنقا  
 بخلاص حقیرت و جوش محبت تصنیف فرمود و بر چہا رصدوش شعر ختم نمود و جوہر  
 کہ درین ادوان سعادت اقران خاکسای چہر ان محمد عبد الرحمن ولد حاجی محمد علی خان  
 مرجم حضور بکرم جناب عنایت صاحب ام پر کا تم در طبع این نعمت غیر مترقبہ بدل مصرعہ  
 گردید و در چار باغ کامیابی ادا و نایت پاپا یافتہ ہجرت سوم موسوم ساخته ہست ام  
 بان مقام رسانید اگر اہل اسلام اطفال خور و سال خود را بعد پند نامہ سعدی علیہ الرحمۃ



مَآئِدَةُ اللَّهِ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

که چار منبت بند مدحیه صحابه کبار رسول مختار المسمی به



من تصنیف جناب شیخ ابراهیم علی صاحب مروج مرین قصبه ساندی ملک اردو

مطبع ۱۲۹۱۲  
دنگا تانوا کابو مطبوعه



T

O. No.

L513359

cat 66/75



PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

---

PK            Indad 'Ali  
6477           Char bagh-i kamyabi  
I494C3  
1874

